مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای ، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۹۸جلد۱، ص ۳۵-۲۴
http://www.jase.ir

بررسی شکوه در ادبیات عامیانه استان کهگیلویه و بویراحمد

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال پنجم)
شماره ۱۶ / تابستان ۱۳۹۸ / ص ۳۵-۲۴

سید برزو جمالیان زاده[1]
[1]دکتری زبان و ادبیّات فارسی ،گرایش غناییدانشگاه شیراز، مدرس دانشگاه فرهنگیان

نویسنده مسئول:
سید برزو جمالیان زاده

چکیده

یکی از بخش‌های مهم فرهنگِ فولکلور (Folklore)، اشعار و ترانه‌های عامیانه است. این ترانه‌ها به مناسبت‌های گوناگون سروده شده و نسل به نسل و سینه به سینه به صورت شفاهی به امروز رسیده است. ازآنجایی‌که فرهنگِ مردم، بخش مهم و جدایی‌ناپذیری از قلمرو و گستره‌ی فرهنگ هر قوم و ملتی به شمار می‌رود، عنایت به جلوه‌های گوناگون و متنوعِ آن در شرایط مدرن امروزی که سنت‌های دیرین گذشته روزبه‌روز کمرنگ و یا رو به فراموشی قرار می‌گیرند، بسیار حائز اهمیّت است.

شکوائیه از مضامین اصلی شعر عامیانه استان کهگیلویه و بویراحمد است که در بسیاری از گونه‌های شعر لری ازجمله اشعار کار، اشعار عاشقانه، اشعار سوگ، لالایی و حبسیّه یافت می‌شود. این گونه‌ها زیرمجموعه ادب غنایی هستند.

سراینده در ترانه‌های لالایی(از ناسپاسی فرزندان و فراموش کردن زحمات والدین) در اشعار کار(دوری از خانواده و عزیزان و کمبود امکانات) در اشعار عاشقانه(از هجران یار و بی‌توجهی و بی‌وفایی معشوق) و در ترانه‌های سوگ(از روزگارِ ناپایدار) شکوه می‌کند و ناله سرمی‌دهد.

کلیدواژه‌ها: کهگیلویه و بویراحمد، اشعار لری، ادبیات غنایی، شکوائیه

۱- مقدمه

استان کهگیلویه و بویراحمد از شمال با استان چهارمحال بختیاری، از جنوب با استان فارس و بوشهر، از شرق با استان‌های اصفهان و فارس و از غرب با استان خوزستان همسایه است. این استان شش ایل بزرگ را در خود جای‌داده است: ا- ایل دشمن زیاری ۲- ایل چرام ۳- ایل بویراحمد ۴- ایل باشت و باوی ۵- ایل طیبی ۶- ایل بهمئی.

«میان‌سال‌های ۴۲ و ۴۳ خورشیدی که غائله فارس سرکوب و خان‌های ایلات بویراحمد اعدام شدند، طرح نقشه‌ی فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد و بنای شهر یاسوج جهت این فرمانداری کل پیاده شد و در سال‌های ۴۹ تا ۵۰ خورشیدی به صورت عملی درآمد و یاسوج مرکز فرمانداری کل و سپس مرکز استان کهگیلویه و بویراحمد گردید و به دنبال آن شهرهای دهدشت و دوگنبدان دارای مراکز فرمانداری‌های تابعه استان شدند که با نگرش به نیاز مردم به شهرنشینی و از سویی توجه به فرهنگ و دانش، بیشتر عشایر از کوچ روی دست برداشته و شهرنشین گردیدند که این روش در ایجاد و پیشبرد امنیت و تقویت قانون تأثیر فراوانی داشته و بر دلگرمی کارگزاران دولتی می‌افزود تا مردم را بیشتر به شهرنشینی جذب و شهرها را پر از جمعیت سازند.»(مجیدی،۱۳۷۱:۹)

«اکنون استان کهگیلویه و بویراحمد مرکب از هشت شهرستان بویراحمد به مرکزیت یاسوج، کهگیلویه به مرکزیت دهدشت، گچساران به مرکزیت دوگنبدان، دنا به مرکزیت سی سخت، بهمئی به مرکزیت لیکک، باشت به مرکزیت باشت، لنده به مرکزیت لنده و چرام به مرکزیت چرام است که شامل ۱۶ شهر، ۱۷ بخش، ۴۳ دهستان و ۱۷۹۵ آبادی دارای سکنه می‌باشد. مرکز استان کهگیلویه و بویراحمد، شهر یاسوج است. جمعیت کنونی استان بر پایه‌ی سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۵ بالغ بر ۶۳۴۲۹۹ نفر بوده که ۵۲ درصد آن‌ها در روستاها و مابقی در شهرها سکونت دارند. هشت شهرستان با مساحتی در حدود ۱۶ هزار و ۲۶۴ کیلومترمربع، چونان پلی ارتباطی، استان‌های فارس، اصفهان، چهارمحال و بختیاری، خوزستان و بوشهر را به هم مرتبط ساخته است.»(داستار و دیگران،۱۳۹۲:۴۰-۴)

گویش مردم این منطقه «لری» است که با تفاوت آوایی جزئی در تمام ایلات وسیله تکلم مشترک آن‌ها است. این گویش از گروه زبان‌های میانه‌ی جنوب غربی است.

«زبان لری یکی از زبان‌های جنوبی از گروه غربی زبان‌های ایرانی است. این زبان همه‌ی گویش‌های لری که به صورت پراکنده در مناطق جغرافیایی کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری، فارس، بوشهر، اصفهان، لرستان و ایلام تکلم می‌شود، در برمی‌گیرد. گویش‌های کهگیلویه‌ای -بویراحمدی، ممسنی‌ای و بختیاری و لری‌فیلی (لرستان) که همگی به‌اختصار لری خوانده می‌شوند، از ریشه زبان پارسی باستان هستند.»(اشمیت،۱۳۸۲:۵۶۳)

ترانه‌های این استان مبیّن احساساتی عمیق و اصیل است که بر محور موضوع‌هایی چون عشق، طبیعت، شکار، مرثیه، کوچ، کار، بازیاری، طنز، باورهای دینی و ... هر خواننده‌ی ژرف‌نگری را به حیرت وامی‌دارد. تدوین و تأویل این ترانه‌ها، علاوه بر معرفی بخش مهمی از ادبیات شفاهی این منطقه، خدمتی بزرگ در راستای گویش‌شناسی این مرزوبوم و فرهنگ عامه است. ادبیات این منطقه اغلب زاییده اندیشه‌ها و احساسات مردم عامی و کم‌سواد است و افراد دانشمند و تحصیل‌کرده در ایجاد آن نقش چندانی نداشته‌اند به علاوه این اشعار که حاصل احساسات لطیف مردمی است چون به رشته نگارش درنیامده، بخش مهمی از آن از بین رفته است. نهایت اینکه، آنچه به عنوان شعر و ادب غنایی کهگیلویه و بویراحمد مطرح است اشعاری است که صرفاً در حوزه ادبیات شفاهی جای می‌گیرد و باید با معیارهای مناسب همین نوع موردبررسی قرار گیرد.

برخی جنگ‌ها، لشکرکشی‌ها، برادرکشی‌ها، نزاع‌های قدرت‌طلبانه‌ی خان‌ها و بزرگان، رشادت‌ها، مظلومیّت‌ها و حماسه‌ها در راه عزت و شکوه ایل و طایفه یا کشور موجب خلق و آفرینش این آثار گردید. گاهی نیز عروسی‌ها، جشن‌ها، شادی‌ها، برگشتن عزیزان از سفر، بازگشت سربازان و قهرمانان پایداری و مقاومت یا برگشتن جوان از خدمت سربازی عامل تولید این ترانه‌ها گردید. زمانی نیز تلخی مرگ و غم از دست دادن عزیزی، اندوه‌ها و نگرانی‌ها را افزود و چون تیغی بر جان‌ودل نشست که سبب پیدایی این ترانه‌ها شد. بنابراین، با بررسی و تحلیل محتوای مضامین گونه‌های مختلف ترانه‌های عامیانه مردمان استان کهگیلویه و بویراحمد می‌توان از خواسته‌ها، آرزوها و روحیات و نوع نگرش آن‌ها به زندگی و ... تا حدودی آشنا شد.

کهگیلویه و بویراحمدی‌ها ازجمله اقوام ایرانی هستند، پیشینه‌ی کهنِ تاریخی و فرهنگی ریشه‌داری دارند و با نگاهی به تاریخ، فرهنگ و ادبیات گسترده آن‌ها می‌توان به خوبی از این واقعیت آگاه شد. با توجه به گستردگی حوزه‌ی فرهنگ عامه‌ی مردم این منطقه، اشعار و ترانه‌های آهنگین مردمی در نزد آنان همواره از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار بوده است و گذشت زمان نتوانسته سبب فراموشی کلی این دل سروده‌ها و نغمه‌ها شود؛ چراکه این ترانه‌ها از درون زندگی مردم این استان جوشیده و با تاریخ، ادبیات و فرهنگ آن‌ها، پیوندی

ناگسستنی دارد.

ادبیات شفاهی این مردم، تجلّی روح ادبی و هنری آن‌هاست. اغلب نویسندگان و سرایندگان ادب محلی گمنام‌اند. آن‌ها به زبانی بسیار ساده و لطیف، پاک‌ترین و خالص‌ترین احساسات و عواطف خود را در جریان زندگی به تصویر کشیده‌اند. ترانه‌های شفاهی مردم کهگیلویه و بویراحمد، سادگی، ظرافت و بی‌پیرایگی خاصی دارند.

با توجه به طبقات جامعه در این منطقه، ترانه‌های گوناگونی در زمینه‌های مختلف با درون‌مایه‌های متفاوتی به وجود آمده‌است. تعدادی از این ترانه‌ها از زبان زنان و برخی به وسیله‌ی مردان سروده‌شده‌است. ازآنجاکه این ترانه‌ها از صفا و صمیمیت ویژه‌ای برخوردارند و داستان زندگی را با همان صفا و صمیمیت بازگو می‌کنند، می‌توان ادعا کرد، سیمای به تصویر کشیده‌شده که از لابه‌لای این ترانه‌ها به دست می‌آید، سیمای حقیقی مردم این دیار است. «هر منطقه متناسب با اوضاع‌واحوال جغرافیای خویش، دارای فولکلور خاصّی است که آدمی بوی گل و گیاه را از خلال فولکلورش استشمام می‌کند و صدای جانورش را می‌شنود.» (همایونی، ۹۲:۱۳۷۱)

ادبیات عامیانه استان متشکل از دو نوع ادبیات حماسی و غنایی است. ادبیات حماسی در قالب قطعه و مثنوی و ادبیات غنایی به صورت تک‌بیت و به‌ندرت دو بیت و در بعضی موارد به عنوان نمونه اشعار لالایی و اشعار کودکان و اشعار شادیانه به صورت چند مصراعی است. اشعار بررسی‌شده در این تحقیق، از انواع ادب غنایی می‌باشند که همه به صورت تک‌بیت می‌باشند.

مضمون شکوه در همه‌ی گونه‌های ترانه‌های غنایی نمود نیافته است و این بیشتر به خاطر روحیه‌ی سپاس‌گزاری مردم استان از طبیعت و خالق آن است. در ابیاتی که شکوه در آن‌ها یافت می‌شود، جزئی و با تحلیل و کنکاش مشخص می‌شود. در ضمن هر بیت که شکوه وجود دارد، حس تشکّر از آن نیز دریافت می‌شود تا سراینده با این ترفند به مخاطب اعلام دارد که نباید همه حس نارضایتی را در یکجا ابراز کرد.

شکوائیه یکی از روایت‌های عاشقانه در ادبیات غنایی استان است. این شکوائیه‌ها گاه از دوری معشوق و عزیزی و گاه از دل‌تنگی وطن و زادگاه سروده شده‌اند. این مضمون را می‌توان در گونه‌های ادب غنایی برزگری، سرود، شروه، حبسیه، لالایی، یاریار، دی‌بلال، اشعار کار یافت.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون در هیچ اثری همچون کتاب، مقاله و پایان‌نامه به این موضوع پرداخته نشده‌است.

بنابراین، نیاز است تا به شکل جامع و مستقل به بررسی این موضوع در این منطقه پرداخته شود. هدف این پژوهش، گردآوری و بررسی اشعاری با مضمون شکوه در اشعار عامیانه استان کهگیلویه و بویراحمد است. این پژوهش بر اساس تحقیقات میدانی و همچنین کتابخانه‌ای و تجزیه‌وتحلیل و دریافت نگارنده از اشعار استوار است.

۳- روش تحقیق

در این تحقیق سعی بر آن است که به صورت جداجدا شکوائیه در این گونه‌ها بررسی شود. بررسی اشعار عامیانه و بیرون کشیدن مضامین از دل این اشعار می‌تواند راهنمای فهم و درک بیشتر مخاطبان باشد. این پژوهش بر اساس تحقیقات میدانی و همچنین روش توصیفی-تحلیلی و تجزیه و تحلیل و دریافت نگارنده از اشعار استوار است. بیشتر اشعار با مراجعه‌ی حضوری در بخش‌ها و استفاده از ضبط‌صوت از مناطق و شهرستان‌ها از ایل‌های استان جمع‌آوری‌شده است.

جمع‌آوری ترانه‌ها و واژه‌های این مقاله به صورت میدانی وکتابخانه‌ای انجام پذیرفته‌است. بخش میدانی تحقیق در منطقه‌ی جغرافیایی کهگیلویه و بویراحمد و از بین مردم شش ایل بزرگ (دشمن‌زیاری، طیبی، بهمئی، بویراحمد، چرام و باشت و باوی) صورت پذیرفته‌است؛ بنابراین عیناً آنچه را که در حافظه و سینه‌ی مردمان این دوره به یادگار مانده‌بود، به رشته‌ی تحریر درآورده‌است.

۴- شکوائیه در ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد

۴-۱- شکوه در لالایی

در لالایی‌های استان کهگیلویه و بویراحمد با گلایه‌های روبرو هستیم که درد مادران است. آن‌ها به زبان لالایی این درد و شکایت را به کودکان گوشزد می‌کنند. گاهی مادران از این‌که فرزندش او را فراموش کند، نگران است.

مادر آرزومند است کودکش قدردان زحماتش باشد؛ کودک را بزرگ کند تا همدم او شود؛ امّا نگرانی او از آینده‌ی کودک که زبان او را به شکوه باز می‌کند، این است که فرزندش انتظارات را برآورده نکند. گاهی نیز شکوه‌ی مادر از پدر کودک است و آن را در لابه‌لای لالایی ابراز می‌کند.

لالایی کردم و خوت نیایِهْ　　بزرگت کردم و یادت نیایه

lâlâyi kerdem o xowwte neyâye/ bezorɟet kerdem o yâðet neyâye.

برگردان: ای فرزندم! لالایی کردم و خوابت نمی‌آید. تو را بزرگ کردم، ولی یادت نمی‌آید.

کِیَهْ رَتی، کِیَه منزل گروهتی　　زدست مایر پیرت، گِرُهتی

ceya ra:ti, ceya manzel ɟero:ti/ ze dastē mâyarē piret, geřo:ti.

برگردان: ای فرزندم! کجا رفتی و کجا منزل گرفتی و از دست مادر پیرت فرار کردی.

وَ دل خم سیت ای‌کنُم، باغبونی　　گل سرخ منی، زنده بمونی

va dele xom sit icenom, bâγabuni/ gelē sorxē mani, zenda bemuni

برگردان: ای فرزندم! تو گل سرخ من هستی؛ ان‌شاءالله که زنده بمانی. من از ته دل برای تو باغبانی می‌کنم.

تو که تا غنچه‌ای، بویی نیاری　　همی گل وابیی، این دیگرونی

te ke tâ γončai, buyi nayâri/ hami gol vâbiyi, in diɟaruni.

برگردان: فرزند عزیزم! تا غنچه هستی، بویی از خود نداری؛ امّا هنگامی‌که به گل تبدیل شدی، متعلّق به دیگران می‌شوی. مفهوم بیت: ای فرزندم! تا زمانی که توانایی هیچ کاری را نداری، من کارهایت را انجام می‌دهم و نیازهایت را برآورده می‌کنم؛ امّا زمانی که بزرگ شدی، دیگران از تو بهره می‌برند و به من توجّهی نمی‌کنی.

۲-۴- شکوه در اشعار کار

آنگاه‌که کار، در مناسبات اجتماعی از روابط نامتعادل و ظالمانه تأثیر پذیرد، به علت فقر طولانی و ترس از آینده‌ی شوم، تنها برای امرار و معاش و تأمین نسبی آن انتخاب شود و اغلب انتخاب هم نبوده و رابطه‌ی آن نیز بر بهره‌کشی ظالمانه و استثمار باشد، دیگر لذّت‌بخش نیست.

بدیهی است در شرایطی که کار با ملاک‌ها و ارزش‌های حقیر مادی، در گستره‌ای از اصول و سنّت‌های نامتعادل سنجیده شود، می‌توان برای آن لذّت تصوّر کرد. یک کار سنگین و خستگی‌آور، ولو نادلخواه، امّا پردرآمد ممکن است لذّت‌بخش باشد، امّا لذّتی محدود و حقیر که قابل‌مقایسه بازمانی که انسان در شرایط آزاد و دلخواه نیروهای جسمی و فکری خود را به کار می‌اندازد و از ثمرات صحیح و مطلوب آن لذّت می‌برد، نیست.

چون روندهای کار به‌طور وسیعی ازلحاظ شکل و محتوا، متفاوت‌اند، طبیعتاً احساس‌های بسیار متنوعی از خود به‌جای می‌گذارد؛ امّا زندگی، اساساً از کار اصولی و سازنده که تابع نظم دقیق و بهنجار در جریان عادی امور باشد، تشکیل می‌شود و چون جریان از حالت طبیعی خود خارج شود، کار آنگاه سرچشمه‌ی رنج‌ها و جدایی‌ها و بیان شکوه‌ها می‌شود.

در اشعار کار لری، کم‌تر شکوه و شکایت دیده می‌شود. این مضمون بیشتر در ابیات مربوط به برزگران آمده است که این امر نه به خاطر سختی کار، بلکه بیشتر به خاطر دوری از خانواده و عزیزان است؛ زیرا که برزگران وقتی کار خود را شروع می‌کردند، اوایل فصل گرما بوده و خانواده و ایل به سردسیر کوچ کرده‌اند که این امر باعث دل‌تنگی آن‌ها می‌شد و آن‌ها اشعاری را هنگام کار می‌خواندند که مضمون شکوه و شکایت دارد.

بیت زیر را می‌توان هم در ذیل مضامین عاشقانه آورد و هم دارای مضمون شکوه و شکایت دانست. فردی که مشغول درو است و نیز درگیر ماجرایی عاشقانه است و از وضعیت اقتصادی خوبی هم برخوردار نیست، لب به شکایت بازکرده تا از مشکلات کار و عاشقی خود باوجود تهی‌دستی یکجا شکایت کند. این بیت دارای طنزی تلخ است که با خنده‌ی ظاهری، مخاطب را به تفکّر وادار می‌کند.

داس کُل، غَلی کوتاه، من سَرَزیری　　تَش بِگِره عاشقی، بیشتر فقیری

dâsə col, γaley kotâ:, men saraziri/ taš beɟeře âšeqi, bištar faqiri.

برگردان: داس کند و غلّه‌ی کوتاه، آن‌هم در زمین شیب‌دار بسیار دشوار است. عاشقی برای انسان فقیر، بسیار سخت است. (سراینده، بین ابزار کهنه‌ی درو (داس و ...) و زمین ناهموار که کار بریدن و جمع‌آوری گندم و جو را سخت کرده‌است و عاشقی که امکانات و وسایل عشق و عاشقی را ندارد و این عشق برای او عذاب‌آور است، تناسب برقرار کرده‌است.)

برزگری یکی از کارهای پرزحمت و پردردسر محسوب می‌شود. در فصل بهار، هنگام کوچ مردم از گرمسیر به سردسیر، به کسانی که دور از خانه در قشلاق (فصل‌های خرداد و تیر) کارهای برداشت گندم و جو را انجام می‌دادند، برزگر گفته می‌شد. امروزه که زندگی عشایری از رونق افتاده یا خیلی کم‌رنگ شده، برزگران متحمل درد فراق در کنار زحمت سنگین کار نیستند بنابراین در اشعار امروزی آن‌ها مضمون فراق حذف‌شده است.

مهم‌ترین مضامین شکوه در ترانه‌های برزگری، شکوه از هجران به یار، سختی‌های کار برزگری، شکوه از یار، دوری از دیار، دوری از خانواده، است که به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۴-۲-۱- شکوه از هجران یار

عاشق (برزگر) و معشوق (همسر، نامزد) در این ترانه‌ها مشخص هستند؛ بنابراین عشق مطرح‌شده در این ترانه‌ها، کاملاً زمینی است، نه آسمانی.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ترانه‌های برزگری، این است که در اغلب موارد یک بیت آن از زبان مرد و یک بیت از زبان زن بیان می‌شد، گرچه همه‌ی این ترانه‌ها را مردان با لحن غمناکی می‌خواندند:

زن که در سردسیر به سر می‌برد، به شوهرش می‌گوید:

زهرمارم بو، نونِ گندم و ماس یارِ مو و گرمسیر، نشتا ای‌کَشه داس

za:rə mârom bu, nunə ɟandem o mâs/ yârə mo va ɟarmasir, noštâ ikâše dâs.

برگردان: نان گندم و ماست، زهرمار من بشود، درحالی‌که یار من در گرمای گرمسیر، ناشتا (گرسنه) دارد داس می‌کشد. (درو می‌کند)

مرد در جواب همسرش که از او دور است و به خاطر این هجران، غمگین است، می‌گوید:

زهرمارم بو، نونِ گندمِ نو یارِ مو و سرحدِ، ناشتا ای‌زنه دو

za:rə mârom bu, nunə ɟandeme nu / yârə mo va sarhaðe, nâštâ izane du.

برگردان: درحالی‌که یارم در سردسیر به ناشتا (گرسنه) دوغ درست می‌کند، نان گندم نو زهر من بشود.

در گذشته که ارتباط‌ها بسیار کم و سخت بود، پس از کوچ عشایر از گرمسیر به‌سوی سردسیر، گروهی از جوانان و مردان تنها می‌ماندند تا با زحمت و سختی فراوان، غله را درو کنند. دوری زن و شوهر، یا دو عاشق یا دو نامزد و دونفری که به هم عشق می‌ورزند و به هم بستگی دارند، سبب پیدایش این‌گونه از اشعار عاشقانه گردید که به آن‌ها برزگری (barzeɟari) می‌گوییم.

یارکم وَ گرمسیر و ناشتا ای‌کشه داس زهرمارم وابو، دو و تیور و ماس

yârakom va ɟarmasir, va nâštâ ikaše dâs / za:rə mârom vâbu, du vo tiver o mâs.

برگردان: درحالی‌که یارم در گرمسیر ناشتا درو می‌کند، دوغ و ماست تیورزده (تبدیل دوغ به کشک) زهرمارم بشود.

این‌گونه از ترانه‌ها (برزگری) نمونه‌ی واقعی احساس و عاطفه است که عنصری از عناصر شعر است. تخیّل، موسیقی شاد و جنبش افزا، تصویرسازی‌های شاعرانه، نبوغ و خلاقیت این اشعار در اوج زیبایی و هنرمندی است، چون هجران و فراق عنصر اصلی سرایش این اشعار است. غم دوری از ایل، تبار، خانواده و کسانی که انسان به آن‌ها عشق می‌ورزد و دوستشان دارد، سبب خلق این سروده‌ها می‌شود.

زهرمارم بو، گِرگمک و ماس یارکم و گرمسیر و گرما ای‌کشه داس

za:rə mârom bu, geřə gombak o mâs/yârakom va ɟarmasir,va ɟarmâ ikaše dâs.

برگردان: سبزی‌های سردسیر و ماست، زهرمار من بشود، درحالی‌که یارم در گرمای گرمسیر با داس مشغول درو است.

معشوق (زن) از اینکه عاشق (مرد) در قشلاق برای کارهای برزگری به سر می‌برد و از طبیعت زیبای مناطق سردسیری محروم است، ناراحت و غمگین می‌باشد.

زهرمارم وابو، گرده‌ی گندم نو یارکم و سرحدِه، نشتا ای زنه دو

za:rə mârom vâbu, ɟerdey ɟandeme nu/yârakom va sarhaðe, noštâ izane du.

برگردان: درحالی‌که یارم در سردسیر به ناشتا دوغ درست می‌کند، گرده‌ی نان گندم نو، زهر من بشود.

«در ترانه‌های روستایی، عواطف عاشقانه با کنش و واکنش ناشی از کار گره‌خورده است.» (پناهی سمنانی،۳۴۸:۱۳۸۳)

زهرمارم وابو، ای گرده‌ی نو یار خوم بچه زنه، دل نشتا ای زنه دو

za:rə mârom vâbu i ɟerdaye nu/yârə xom bača zane, del noštâ izane du.

برگردان: درحالی‌که یار من با سن کم (تازه‌عروس) صبح زود و شکم ناشتا (گرسنه) کار دوغ زنی را انجام می‌دهد، گرده نانی که از این گندم به دست می‌آید، زهرمار من بشود.

زهرمارم وابو، ماس وَ من کاسه یار خوم و گرمسیر، نشتا ای کشه داسه

za:rə mârom vâbu, mâs va menə kâsa/yârə xom va ɟarmasir, noštâ ikaše dâsa.

برگردان: درحالی‌که یارم در منطقه‌ی گرمسیری، ناشتا، کار درو را انجام می‌دهد، ماستی که من می‌خورم به کامم تلخ باد.

مردم این منطقه زمانی که در گرمسیر (قشلاق) به سر می‌برند، اقدام به کشت (به‌ویژه گندم و جو) می‌کنند. حدود فروردین‌ماه که ایل به سوی سردسیر (ییلاق) کوچ می‌کند، مردانی از ایل که توانایی کار را داشته باشند، در قشلاق می‌مانند تا کار درو را به انجام برسانند. آن‌ها هماهنگ با کار دروی محصول، ترانه‌هایی را زمزمه می‌کنند که مضمون این ترانه‌ها عشق است.

۴-۲-۲- شکوه از سختی کار

بعد ازهجران از معشوق که مهم‌ترین موضوع ترانه‌های برزگری است، سختی‌های کار برزگری (گرمای هوا، درد و رنج حاصل از کار،

کمبود امکانات، مشکلات محیط کار و...)، ازجمله مسائل برزگران است که در این ترانه‌ها به‌خوبی به تصویر کشیده شده است.

گِره‌گِره کموتره، جیره جیره داسه بنگ زی کافردلی، برزگر خلاصه

geřa geře kamutare, jiřa jiřə dâse/ boŋɟ zey kâfardeli, barzeɟar xalâse.

برگردان: درحالی‌که نغمه‌ی کبوتر و صدای داس به گوش می‌رسد، کافردلی (شخص سنگدلی) بانگ سر می‌دهد: کار درو به پایان رسیده است.

این ابیات که هرکدام به صورت تک‌بیت سروده شده‌اند، از زبان برزگرانی می‌باشند که با سختی کار برزگری در گرمای تابستان دست و پنجه نرم می‌کنند.

پشه‌کوره‌ی نبتی، نیزه زی مه گوشم دق کرده من دلم، دنگلمه‌ی فروشم

pašakurey nebati, niza zey me gušom/deq kerde menē delom, doŋɟalemey ferušom.

برگردان: پشّه‌های (پشّه‌های کوچکی که شب اذیّت می‌کنند) مزاحم منطقه، آن‌قدر برایم مشکل ایجاد کردند که مجبور شدم دانه‌هایم (غلات) را بفروشم.

آ ور پشه‌کوره‌ی نبتی و شو گِرُهتم لنگ‌دراز، لنگه کشی و چفتو او گِرهتُم

a vare pašakurey nebati va šow gero:tom/leŋɟ derâz, leŋɟa kaši, va čeftow ow gero:tom.

برگردان: به خاطر پشه‌های مزاحم منطقه‌ی گرمسیری (نبتی)، شبانه با لنگ کفشی که اندازه پایم نبود پا به فرار گذاشتم و از منطقه‌ی «چفتو»(از توابع منطقه‌ی لوداب و بین سردسیر و گرمسیر) آب نوشیدم. (تا رسیدن به منطقه «چفتو» در حال دویدن بودم.)

وردارم داس کلی، گندم بچینم عرق وم تک ای‌کنه و گرما ذلیلم

vardârom dâsə celi ɟandom, bečinom/araq vam tek icene, va ɟarmâ zalilom.

برگردان: داس کندی بردارم و گندم‌ها را درو کنم، عرق از بدنم سرازیر گشته است و گرمای گرمسیر مرا ذلیل و ناتوان ساخته.

۴-۲-۳- شکوه از کمبود امکانات

بدبختی زورم گِرُ، بیشتر اَفقیری داس کل، غله‌ی کوتاه، او گرمسیری

baδbaxti zuram ɟero, bištar a faqiri/dâsə col, γaley kutâ:, ow ɟarmasiri.

برگردان: بدبختی به‌ویژه فقر توانم را گرفته‌است. با این روزگار خراب، داسم کند، ساقه‌های غلّه کوتاه و زمین محصول هم مساعد نیست. برزگر از فقر می‌نالد و به خاطر وضعیت نامساعد زندگی شکوه سرمی‌دهد.

یار خوم و سرحیه، خوم و گرمسیرم بخرم غم و غصه، آ حونه‌ی دیرم

yare xom va sarhaye, xom va ɟarmasirom/bexarom γam o γesa, a honaye dirom.

برگردان: درحالی‌که خودم در گرمسیر و یارم در سردسیر به سرمی‌برد، از این هجران و دوری از خانه، خوراکی جز غم ندارم.

در گذشته که هیچ امکاناتی (تلفن، ماشین و ...) وجود نداشت و فاصله‌ی میان مناطق سردسیری و گرمسیری بسیار زیاد بود، همین دوری راه و جدایی از خانواده، گرمای زیاد، سختی کار و نبود امکانات زندگی سبب می‌شد، برزگر ناله سردهد و با این ترانه‌ها سرگرم شود و از نگرانی‌های خود بکاهد.

۴-۲-۴- شکوه از دوری از دیار و وطن

یکی دیگر از مضامین ترانه‌های برزگری، آرزوست. آرزوی به محبوب رسیدن، در کنار خانواده بودن، از طبیعت مناطق سردسیری بهره بردن، به پایان رسیدن کارهای برزگری و ... .

گرمسیر گرم تشون، گرماش چه ملیله بو نهام و بنگرو، مردونم چویله

ɟarmasir ɟarmə tašun, ɟarmâš če malile/bu nahâm va baŋɟaru, mardunom čavile.

برگردان: درحالی‌که گرمای گرمسیر سخت و طاقت فرساست، از روی ناچاری درخت بنگرو (درختی غیرمثمر در مناطق قشلاقی) را بوکردم، فکر کردم گیاه خوشبوی چویل (گیاه معطر کوه‌های سردسیری) است.

چه خشه یاد بکنین چشمی مزرانه من دالون گشت بزنی، ایل زیره‌نانه

če xaše yâδ becenin, češmey mazerâna/menə dâlun ɟašt bezani, ilə ziranâna.

برگردان: چه زیباست که یادی از چشمه‌ی مزرا (چشمه‌ای در منطقه‌ی سردسیری سبزمیر کهگیلویه) بکنی و در منطقه‌ی دالون (منطقه‌ی سردسیری ایل دشمن‌زیاری کهگیلویه) بین ایل دشمن‌زیاری تفرّج کنی.

چه خشه گندم برون، خوت بی و یارت مات سنگین وهگری، ماس و دو نهارت

če xaše ɟandom beřun, xot bey o yâret/mât saŋɟin va: ɟeri, mâs o du nahâret.

برگردان: چه خوش است هنگام دروی گندم، تنها خودت و معشوقت، باشید و هنگامی‌که قسمت زیادی از گندم و جو را برای چیدن انتخاب می‌کنید، نهارتان ماست و دوغ باشد.

مات: قسمتی از جو یا گندم که برزگران برای چیدن انتخاب می‌کنند.
سختی‌های کار، برزگران را کلافه می‌کند؛ امّا آن‌ها با این ترانه‌ها و آرزوهایی که در ذهن خود مجسم می‌کنند تا حدودی از این مشکلات می‌کاهند.

قاصدی که ای‌ری بری، سی بزن و رهتن ار دلم داری خور، لازم نی و گهتن

qâseδi kirey berey, sey bezan va ra:tan/ar delom dâri xavar, lâzem ni va go:tan.

برگردان: ای قاصدی که داری پیامم را به یارم می‌رسانی، سعی کن زودتر خودت را به او برسان؛ چون از بی‌قراری دلم خبر داری و لازم نیست که این بی‌قراری را به تو بگویم.

۴-۲-۵- شکوه از کوچ ایل

عشایر استان کهگیلویه و بویراحمد، پاییز و زمستان را در مناطق گرمسیری (دهدشت، بهبهان، گچساران و حومه) و بهار و تابستان را در مناطق سردسیری (جوکار، دالون، مارگون، سبزمیر، زنگوا، دیلگون، سقاوه، سرچنار و ...) می‌گذرانند؛ بنابراین برزگران مجبورند که برای کار درو، خانه را ترک کرده و موسم بهار و تابستان که مناطق ییلاقی، آب و هوایی خنک دارد، در مناطق قشلاقی بمانند و به کار درو در زیر گرمای طاقت‌فرسا بپردازند. هنگام کوچ ایل، برزگر روزگار خوشی ندارد و تنها ماندن در هوای گرم قشلاق و دوری از اهل‌وعیال برای او بسیار ملال‌آور است.
برزگر در این دوران سخت و تلخ (کوچ ایل) ابیاتی بر زبان می‌آورد و با این ترانه‌ها زندگی می‌کند:

مالَلی بار مکنین، بِهلیت صُب کنیم بار یارکه‌ی خَو رَهتمَه، خُم کنم خَوَردار

mâlaley bâr macenin, be:lit sob cenim bâr/ yârakey xow ra:tama, xom cenom xavardâr.

برگردان: ای آبادی‌ها زود کوچ نکنید، بگذارید فردا کوچ کنیم؛ تا آنگاه دلدار در خواب‌رفته را بیدار کنم. اجازه دهید محبوبم با آرامش بخوابد.
این بیت از زبان مردی که برای برداشت در گرمسیر مانده است، گفته‌شده‌است. وی از این‌که ایل به سردسیر رفته، ناراحت است و ماندن خود را در گرمسیر، فقط ماندن جسم دانسته و گفته‌است: دلم همراه ایل و دلدار به سردسیر رفته است.
چون مال گل کوچ می‌کند، دل عاشق نیز با این کوچ، رخت به کوی معشوق می‌نهد و به دیار یار می‌رود. عاشق که تنها می‌گردد، بر آثار و اطلال محبوب می‌ایستد و بدین گونه ناله سرمی‌دهد:
ایل کوچ کرده‌است و این مرد به خاطر دروی گندم، جو و... در قشلاق مانده و از اینکه جای ایل خالی است، بسیار اندوهگین است و می‌گوید: هرچند جسمم همراه ایل کوچ نکرده، ولی دلم همراه آن‌ها سفر کرده‌است.
دوباره قصّه‌ی دوری دو دلداده از هم در این بیت تکرار شده است. علّت این جدایی، کار برزگری است. برزگر از محبوب خود نشانه‌ای می‌خواهد تا در فراقش بوی وی را از آن استشمام کند.

دَسمال دستَ بیهِ، سی مِن جیوُم اَر خیالت بگرُم، سیت بگریوُم

dasmâlə da:sta beye, si menə jivom/ ar xeyâlet beɟeřom, sit beɟerivom.

برگردان: برزگر به محبوبش می‌گوید: دستمال دستت را به من بده تا به عنوان یادگاری درون جیبم بگذارم تا اگر به فکر تو افتادم، برایت گریه کنم. هنگامی‌که ایل آماده‌ی حرکت است، برزگر غمگین و گریه‌کنان به یارش می‌گوید: دستمالت را به عنوان یادگاری به من بده تا از طریق آن بوی تو را استشمام کنم و هرلحظه به فکر تو باشم.
در این بیت نیز عاشق به اجبار از کوچ بازمانده‌است. وی در جستجو و تلاش برای رفتن همراه ایل نیست بلکه از این ناراحت است که معشوقش خواب خود را تمام نکرده است. وی فرصتی از ایل می‌خواهد تا یار کم سن و سال خود را خبر کند تا همراه آن‌ها به کوچ رود. رابطه‌ی صمیمی و دلسوزانه‌ی این عاشق با معشوق خودمحوری‌ترین موضوع این بیت است.

مالَلی وَرَی خدا، بِهلین مَکِنین بار یارَکِ خَورهتمه، بکنم خَوَردار

mâlaley varey xoδâ, be:lin macenin bâr/yârake xow ra:tama, becenom xavardâr.

برگردان: ای مال‌ها (چند خانواده‌ی عشایری) شما را به خدا قسم می‌دهم که صبر کنید و زود کوچ نکنید تا یار زیباروی خواب‌رفته‌ام را باخبر کنم. تعلّق خاطر عاشق به دیار و یار خود، او را وامی‌دارد تا در فراق و دوری، بسان نی شکوه آغاز کند و از سر سوز و درون ناله سردهد.

۴-۳- شکوه در اشعار عاشقانه

«یاریار» و «دی‌بلال» دو ژانر از اشعار عاشقانه هستند که در آن‌ها درون‌مایه دل‌تنگی وجود دارد. دی بلال به مفهوم نهایت سوزوگداز، سوخته دلی و شیدایی است. دی بلال، نوعی از آواز است که به شکل‌های گوناگون با طیفی گسترده، حالت تصنیفی و ترانه‌ای دارد و از پرشورترین و مجذوب‌ترین آوازها است.

مشهورترین و قدیمی‌ترین آواز مردان کهگیلویه و بویراحمد، آوازی به نام «یاریار» است که با صدای محکم، شیرین و رسا و با نرمش و آرامش خاصی اوج می‌گیرد و مواج می‌گردد. این آواز حالت تغزّل و برای بیان احساسات عاشقانه، هجران، اوصاف طبیعت و بازگوکننده‌ی امیدها، آرزوها و افسوس و زنده نمودن یاد خوش گذشته‌ها را داشت. بنابراین یاریار در مقاطع آرامش و صلح رونق می‌گرفت و دمی بود بعد از فراغت از جنگ و مبارزات بی‌امان.

عشق آن‌چنان‌که در ادبیات فولکلور استان انعکاس یافته، به‌عنوان عنصری روانی و متأثر از برخی ویژگی‌های عینی و اجتماعی، همواره طعم تلخی از شکست، هجران، دربه‌دری و آرزوی ناکامی و سرکوفت وصال را با خود به همراه داشته است. محدودیت‌های اجتماعی، مهارت‌های اخلاقی و تنگناهایی که عریان‌ترین میل افراد انسانی را پنهان نموده‌اند، موجب گردیدند تا عشق درون‌مایه‌ای ذهنی یافته و در کانون پرحرارت روح و جان آدمی ته‌نشین شود، ازاین‌روست که تجلی آن در نمودهای هنری، ازجمله شعر، خاصه در میان عوام که به‌طور ملموس با آن درگیر بوده‌اند، جز واگویه‌هایی از درد و حسرت نیست و یا اگر کمی خوش‌بین به آن کنیم، درد، حسرت و شکوه مهم‌ترین مضمون آن است.

مضمون شکوه در ادبیات عاشقانه آنجا به چشم می‌خورد که ایل یار به منطقه‌ای دیگر کوچ کرده و عاشق بر جایگاه خالی او آمده و یا از دور شاهد کوچ وی است و نمی‌تواند خود را به او برساند. در این مواقع شاعر از بخت بد خود گلایه می‌کند. همچنین در اشعار عاشقانه لری، ابیاتی وجود دارد که عاشق از رفتار معشوق گلایه دارد. وی از این‌که معشوق به او توجّه ندارد و یا رقیبی برای او در صحنه عاشقی وجود دارد، گلایه می‌کند.

دوسِ خُوم، دوسی گروه، زِ دشمَنونُم　　وَر کشی تیر خدنگ، زَه مِن دِشونُم

dusə xom, dusi ɬero, ze dešmenunom/ var kaši tirə xadanɬ, za: menə dešunom.

برگردان: دوست خودم با یکی از دشمنان من دوست شده‌است. این کار وی مانند زدن تیر خدنگ بر شانه‌های من است.

ستاره‌ی صُب بگو، بد وَم چه دییی　　دَهس وَ گردن یار بییم، سر وَر کشییی

setârey soba bego, baδ va mo če diyi/ da:s va ɬardenə yâr biyom, sar var kašiyi.

برگردان: ستاره سحری را بگو چه بدی از من دیده بودی؟ درحالی‌که دست بر گردن یار داشتم، تو از افق سر برآوردی. شکوائیه در اشعار عاشقانه:

گل‌وبلبل عاشِقن، بِهسِن دس وَ گَردن　　برگ گل پژمردیَه، بلبل حال مُردن

gel o bolbol âšeqen, be:sen da:sa garden /bargə gol pažmordaya, bolbol hâlə mordan.

برگردان: گل‌وبلبل عاشق هم هستند و دست در گردن هم انداختند. برگ گل پژمرده است، درحالی‌که بلبل، از غم گل، در حال مرگ می‌باشد.

نیتَرم بُنگِت کنم، نَه خُوت اِیایی　　کردیمِه بیمار سخت، سَرُم نِیایی

neytarom boŋget cenom, na xot iyâyi / kerdime bimâr saxt, sarom neyâyi.

برگردان: نه می‌توانم تو را صدا کنم و نه خودت می‌آیی. درحالی‌که مرا سخت بیمار کردی، به دیدارم نمی‌آیی.

اَر نَبییی دلِ خُم، اِیرو نی‌نِشَهسُم　　گردنُم خُرد و خَلَهم، عَهِتی بَی تِ بَهسُم

ar nabiyi dele xom, iro nineša:som/ gardanom xord o xala:m, a:ti bey te ba:som.

برگردان: اگر به خاطر دلم نبود، اینجا نمی‌نشستم. الهی، به خاطر عهدی که با تو بستم، گردنم خورد و شکسته باد.

ه‌مچِه بادُم گَرَکِی س‌َر گُمبِ گَچونُم　　بادِیا باد‌ِی‌رَوِه، خُوم دُونُم و جُونُم

δ irave xom dunom o junom.âe bâdom garaki sar gombe gačunom/ bâδ eyâ, bčham

برگردان: چون بادامی کوهی بر تپّه‌ای گچی‌ام؛ اما باد می‌آید و می‌رود و تنها خودم از رنجم باخبرم.

شَو وَ زنجیر غَمُم، روز و بینوایی　　حسرت خال لَبت، من بهسه وَ گدایی

Šow va zanjire γamom, ruz va binavâyi/hasrate xâli labet, mena be:se va gadâyi.

برگردان: درحالی‌که شبانگاه را در زنجیر غم و روز را به بینوایی می‌گذرانم، حسرت خال لبت من را به گدایی گرفتار نموده است

تا خیالت ایگِرُم، بُوره اِیکنُم زین همچو فرهاد ایرَوُم، سی قصرِ شیرین

Tâ xeyâlet igerom, bura ikenom zin/hamčo farhad iravom, si qasre širin.

برگردان: تا یاد تو به ذهنم می‌آید، بر اسب بور زین خواهم بست و همچو فرهاد به پای قصر شیرین خواهم شتافت.

کوگَ مازی چاسه خر، ایخونه خَش‌آواز ای کنه داد و فغون، جفتِمَه گره باز

kowge mâzey čâsaxâr, ixune xašâvâz/ icene dâd o faγun, joftema gero bâz.

برگردان: درحالی‌که کبک پشته‌ی «چاشت خوار» آواز خوش می‌خواند، فغان می‌کند که شاهین، جفتم را گرفت.

سفرم طول کَشی، اور تیره تیرهَ دلبرم، کوگ دری، دهس زَه وَ گریوه

safarom tul kaši, owrə tira tira / delbarom, kowgē dari, da:s za: va geriva.

برگردان: درحالی‌که ابر تیره تیره آسمان را دربرگرفته‌است و سفرم طول کشید، دلبرم مانند کبک دری به گریه افتاده‌است.

شاهینم مِن قفس، چاره‌ای نیارم مِه نونم چِطر کنم، شاهینَ دَرارُم

šâhinom men qafase, čârey nayârom /mo nownom četahr cenom, šâhinma darârom.

برگردان: شاهینم در قفس است و من چاره‌ای ندارم. نمی‌دانم چگونه شاهین را آزاد کنم.

سر سیلم سیل ای‌کنم، گرمسیر دیاره گرمسیر جوی دلبره، دل طاقت نیاره

Saeə silom seyl izanom, garmasir deyâre/garmasir jowy delbare, del tâqat naðâre.

برگردان: از بلندای کوه سیلم (کوهی در کهگیلویه) که نگاه می‌کنم منطقه‌ی گرمسیری مشخص است؛ منطقه‌ای که معشوق در آنجا زندگی می‌کند؛ به همین خاطر دلم برای رفتن به گرمسیر تنگ شده است.

آجم دایم بهار، داره گل باوی وَخیالم نیروه، کوگ سینه خالی

Âjamə dâyom bahâr, dare gele bâvi/va xeyâlom nirave, kowgə sina xâli.

برگردان: سرزمین آجم (منطقه‌ای سردسیری در کهگیلویه) همیشه سرسبز و سرشار از گل بابونه است. هیچ گاه کبک‌های خال خالی این منطقه‌ی زیبا را فراموش نخواهم کرد. کبک: علاوه بر معنای حقیقی، اشاره به معشوقان زیبارو دارد.

۴-۴- شکوه در ترانه‌های سوگ

سراینده‌های اشعار سوگ با اطّلاع از این که می‌دانند گریزی از مرگ نیست، باز از آن شکایت دارند. آن‌هایی که عزیزی را به خاک گور می‌سپارند و داغدار او می‌شوند با ابیات سوگ، شکوه‌ی خود را از روزگار و هر آنچه موجب مرگ عزیز آن‌ها شده‌است، اعلام می‌دارند. همه‌ی علّت این شکوه‌ها برای ملامت علت واقع نیست بلکه بیشتر برای آرام کردن دل خود در غم از دست دادن نزدیکان است.

شروه‌خوان بر روی قبر عزیز خویش حاضر شده است. وی شکوه خود را از روزگار بیان می‌کند. وی از این‌که بقیه‌ی هم‌سن و سالان جوان او مشغول بازی هستند و جوان او زیر خاک است، ناله سر می‌دهد و شکایت خویش را در قالب آواز شروه بیان می‌دارد.

اومَیه نوروز نو، موقعِ گُو زَنونِه هَمه وَ سیل گِلِن، مو وَ سَر خاک جوونه

umaye nowruze nu, moqey gu zanune/ hama va seylə gelen, mo va sarə xâkə javune.

برگردان: نوروز نو فرارسیده‌است؛ موقع توپ‌بازی است. همه به تماشای گل‌ها رفته‌اند، من سر قبر جوانم هستم.

شروه، به طور معمول ابیاتی است که در همه‌ی ایلات استان با آوایی سنگین، حزن‌آلود و گریه‌آور از گذشته‌ی دور به وسیله زنان‌شروه‌گو خوانده می‌شد و اخیراً به وسیله‌ی مردان نیز در رثای از دست شدگان خوانده می‌شود.

شکوه از فراق یار از دنیا رفته مهم‌ترین درون‌مایه اشعار شروه است. فرد شروه‌خوان با دیدن جای خالی عزیز سفرکرده خویش، دلتنگیش را در قالب اشعار ریخته تا از درد خود اندکی بکاهد و آرام شود.

کی بیبه بینمون یه د روز دیری سر او، لو گدار بشورن جومه‌ی طفل شیری

Ki biye beynemun, ya de ruze diri/sare ow lave geâr, bešuren jumey tefle širi.

برگردان: چه کسی هجران و جدایی بین من و تو انداخت که دارند لب آب، تو را غسل می‌دهند و از من جدا می‌کنند.

زر مال و پشت مال بازی بچه گونه هرچه سیل‌ی زنم بچه‌ی مردمونه

Zere mâl o pošte mâl, bâzi bačaguna/harče seyl izanom, bačey mardemune.

برگردان: اطراف خانه کودکان مشغول بازی هستند. هرچه نگاه می‌کنم بچه خودم میان آنها نیست.

وَ بهار نومَیه، وَ مُو بییِه بیغار هَمَه وسیل گُلِن، مُه وَسیلِ پیوِار

va bahârē nowmaða, va mo biðe biqâr / hama va seylē gelen, mo va seylē pivâr.

برگردان: درحالی‌که هنوز فصل بهار فرا نرسیده، به من ظلم شده و این فصل برای میمون نبوده است. همه به گل نگاه می‌کنند و من به پیوار (علف‌های خشک‌شده) نگاه می‌کنم.

دیری ای دیری دیریمون گرونه چی زهره و مشتری سالی بینمونه

Diri ey diri, dirimun gerune/ či zo:ra vo moštari, sâli beynemune.

برگردان: ای مادر فاصله ی بین من و تو همانند فاصله‌ی بین سیاره ی زهره و مشتری بسیار زیاد است؛ یعنی همدیگر را نخـواهیم دیـد و دیدار به قیامت نائل خواهد شد.

شیون و گِروه خَشه، هم گرو نَیارُم بِرَوُم مال بوَوم، ایلمَ بیارُم

šivan va geru xaše, hamgeru nayârom / beravom mâl bavum, ilma beyârom.

برگردان: شیون کردن گروهی خوب است؛ امّا من گروه ندارم؛ بنابراین باید به خانواده‌ی پدرم بروم و خاندان پدرم را بیاورم.

نتیجه‌گیری

شکوه از مضامین اصلی شعر کهگیلویه و بویراحمد است که در بسیاری از گونه‌های شعر لری ازجمله: برزگری، اشعار عاشقانه، اشعار شروه، اشعار کار، لالایی و حبسیّه یافت می‌شود. این گونه‌ها زیرمجموعه ادب غنایی هستند.

در این اشعار، سراینده، غم دوری خود را از وطن سردسیری، دور افتادن از خانواده و معشوق، شکوه از بی‌عدالتی و ظلـم و سـتم خـوانین، فراموش کردن زحمات والدین و بی‌توجهی به آن‌ها به وسیله فرزندان، شکوه از بی‌وفایی روزگار غدّار و فریفتگار و ... را در قالب اشعار بیان می‌کند. ازآنجا اشعاری که بیان غم دوری است، از سوزوگداز بیشتری نسبت به بقیه اشعار برخوردار هستند.

منابع

۱. اشمیت، ر. ۱۳۸۲. **راهنمای زبان‌های ایرانی**. ترجمه‌ی آرمان بختیاری و دیگران. **چاپ اول**. تهران: ققنوس.

۲. باور، م. ۱۳۲۴. **فرهنگ ایلیات کهگیلویه و بویراحمد**. **چاپ اول**. تهران: شرکت سهامی چاپ.
۳. جمالیان زاده، ب. ۱۳۹۵. رساله دکتری، گردآوری و بررسی ادبیات غنایی در استان کهگیلویه و بویراحمد. استادان راهنما: محمدحسین کرمی، جلیل نظری، دانشگاه شیراز.
۴. حسینی بویراحمدی، ا. ۱۳۸۱. **فرهنگ لغات و اصطلاحات لری**. **چاپ اول**. یاسوج: فاطمیه.

۵. حسینی، س. ۱۳۸۱. **بخشی از شعر، موسیقی و ادبیّات شفاهی کهگیلویه و بویراحمد**. **چاپ اول**. یاسوج: فاطمیه.
۶. داستار، ا و دیگران. ۱۳۹۰. **استان شناسی کهگیلویه و بویراحمد**. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۷. سیاه پور، ی. ۱۳۹۰. عشق در شعر لری بویراحمدی. مجموعه مقالات همایش ملی ادب محلی و محلی سرایان ایران‌زمین، صص ۳۲۳-۳۱۱، یاسوج: دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج.
۸. طاهری بویراحمدی، س. ۱۳۸۴. **فرهنگ عامیانه‌ی مردم منطقه‌ی کهگیلویه و بویراحمد**. **چاپ اول:** یاسوج: موسسه‌ی انتشاراتی ساورز.
۹. فاموری، م.، بهرامی، ح. ۱۳۹۰. مرثیه در یاریار. مجموعه مقالات همایش ملی ادب محلی و محلی سرایان ایران‌زمین، صص ۱۶۲-۱۴۵. یاسوج: دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج.
۱۰. کرمی، م.، جمالیان زاده، ب. ۱۳۹۲. بررسی شروه خوانی و شروه سرایی به گویش لری در شهرستان کهگیلویه. فصلنامه‌ی ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین، ۳(۲): ۱۸۰-۱۵۵.
۱۱. گاوبه، ه. ۱۳۷۷. **ارجان کهگیلویه**. ترجمه‌ی سعید فرهودی. **چاپ اول**. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۲. لمعه، م. ۱۳۴۹. **فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه**. **چاپ اول**. تهران: اشرفی.
۱۳. مجیدی کرایی، ن. ۱۳۷۱.**تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد**. **چاپ اول**. تهران: علمی.

۱۴. _____.۱۳۷۸. **علما و شاعران استان کهگیلویه و بویراحمد.چاپ اول**. تهران: علمی.
۱۵. _____. ۱۳۸۱. **مردم و سرزمین کهگیلویه و بویراحمد**. **چاپ اول**. تهران: بازتاب اندیشه.
۱۶. موسویان،ش.، خائفی، ع. ۱۳۸۵. پژوهشی اجتماعی در شعر لری. ادبیات و زبان‌ها، کاوش نامه‌ی زبان و ادبیات فارسی،۱۳ : ۱۷۶-۱۴۹.